

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صَلَّى الله تعالى على سيدنا و نبينا أبي القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لاسيما بقية الله في الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف.

گفتیم برای اثبات وجوب ارشاد جاهل بالکتاب و السنة و العقل و الاجماع و السیره استدلال شده، و أما الکتاب فبآیات منها آیه نفر بود که دیروز بحث شد.

آیه دیگری که به آن استدلال شده است آیه شریفه کتمان هست در سوره مبارکه بقره آیه 159.

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ»

تقریب استدلال به این آیه مبارکه این هست که خدای متعال کسانی که کتمان می‌کنند، کتمان، کت در مفردات فرموده یعنی ستر الحديث، پنهان کردن، مخفی کردن. کسانی که مخفی می‌کنند، چی را؟ «ما أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى» بیناتی را که ما نازل کردیم و هدایی را که نازل کردیم، این هدی در این مثل زید عدل کأنه هست که از باب مبالغه می‌گوییم زید عدل که زید که عدل نیست، خود عدل نیست، زید ذو عدل است یعنی عادل است. این جا هم هدی کأن به خود احکام شریعت، به آیات و بینات، معجزات، استدلالات که این‌ها هادی هستند انسان‌ها را به حقایق یا به سعادت‌اندی آخرت‌شان، به این‌ها گفته شده هدی.

خب «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ» کسانی که این‌ها را مخفی می‌کنند ملعون خدا و ملعون لاعنون هستند. خب اگر این ترک واجب نباشد یا این کتمان حرام نباشد چرا لعن، پس این وجود لعن دلالت می‌کند بر این که کتمان ما انزل الله من البينات و الهدی حرام است و ترک حرام هم واجب است، حالا یا واجب شرعی است یا واجب عقلی، بنابراین ارشاد جاهل و عدم کتمان و عدم اخفاء می‌شود لازم. و ما انزلنا من البينات و الهدی قهراً شامل واجبات، محرمات الهیه می‌شود یا هر دو؛ هم بینات و هم هدی شامل هر دو می‌شود، و یا اگر بینات را بگوییم خصوص معجزات و ادله و این‌ها هست، براهین است، هدی شامل آن می‌شود چون بالاخره همه احکام شریعت هادی الی السعادة هستند. این تقریب استدلال به این آیه مبارکه.

س:؟؟

ج: حالا تا ببینیم. این‌ها فعلاً حالا بله.

س: ...

ج: ممکن است، بگویم این‌ها شامل هم می‌شود، کسی که آن‌ها را که اخفاء بکند، حق نداری مستحبات را هم اخفاء بکنی، مکروهات را اخفاء بکنی، مباحات را اخفاء بکنی، همه را. ممکن است بگویم این آیه همه این‌ها را شامل می‌شود. هر چی صادق است بر آن، بینات و هدی مدعا این است، یعنی مستدل این را می‌گوید، هر چی صادق است بر آن بینات و هدی که خدای متعال آن‌ها را نازل کرده، اخفاء آن‌ها حرام است، کتمان آن‌ها حرام است، اخفاء آن‌ها حرام است. بنابراین چه شخص بیاید سؤال بکند چه سؤال هم نکند.

س: ??

ج: یکی از مصادیقش آن جا هست.

خب این استدلال به این آیه شریفه.

س: ...

ج: حالا این آیه فعلاً این است، حالا آن‌هایی هم که کتمان حق دارد آن هم اگر واجبات و محرمات حق هستند دیگر، آن هم می‌شود کتمان الحق، شاید آن‌ها هم همین جور است.

در استدلال به این آیه شریفه خب دو تا مقام داریم، یکی این که اصل استدلال به این آیه مبارکه برای اثبات وجوب ارشاد جاهل، ولو فی الجملة تمام است یا تمام نیست. و مقام دوم این است که حالا بر فرض این که استدلال برای اصل تمام باشد آیا کدام یک از آن اقوال را اثبات می‌کند، وجوب ارشاد مطلقاً را اثبات می‌کند؟ یا تفصیل؟ اگر تفصیل هست کدام؟

اما اصل استدلال تمام هست یا نه؟ خب حرف‌های فراوانی در این جا هست که همه آن‌ها را من نمی‌خواهم متعرض بشوم چون وقت کوتاه است و طولانی می‌شود. اصل اشکالی که اهم اشکالات هست را عرض می‌کنم و آن این است که ما به خاطر این که این آیه شریفه مشتمل است بر این قید که فرموده «مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ» به خاطر وجود این قید و به خاطر آن چه که در شأن نزول این آیه مبارکه گفته شده است که گفتند که یهود و نصارا مثل کعب بن اشرف، کعب بن اسد، ابن سوریا، زید بن تابوه و غیر این‌ها از علمای نصارا و یهود این‌ها کتمان می‌کردند که در انجیل و تورات نام شریف پیامبر معظم بیان شده و خصوصیتی که منطبق بر ایشان الان هست این‌ها کتمان می‌کردند که یجدونه مکتوباً فی التورات و الانجیل. این‌ها کتمان می‌کردند.

این «مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ» که فرموده است ما احتمال می‌دهیم مقصود از این کتاب همان تورات و انجیل باشد چون «من الكتاب» الف و لام آن عهد است یعنی همین کتابی که توی ذهن‌ها هست که نازل شده بوده است سابقاً و در باب محاجه با یهود و نصارا بوده این آیه نازل شده که این‌هایی که این مسائل را کتمان می‌کنند و کأن لازم هم نیست حرمت شرعی داشته باشد، یعنی عقل می‌گوید نباید این کار را بکند، راه حق است، شما که می‌دانید، کسی که جلوی حق را می‌آید می‌گیرد، سد راه حق و هدایت مردم می‌شود معلوم است که خدا لعنت نمی‌کند او را، لاعنون هم لعنت می‌کنند. پس بنابراین لعل مفاد آیه این است که کسانی که کتمان می‌کنند «ما أُنْزِلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَ الْهُدَى» یعنی ما

بین‌هایی را که... «بینات» یعنی ما بین‌ها. ما بین‌ها من المعجزات، من الدلائل، من الإخبار بالغیب و امثال این‌هایی که ما در کتاب‌های قبل گفتیم که هر کسی از آن‌ها مطلع باشد می‌بیند منطق بر پیامبر عظیم الشأن می‌شود و ایشان همان خواهد بود که آن جا گفته شده خواهد آمد، کسانی که انکار می‌کنند، مخفی می‌کنند این بینات را، این دلایل را و این هدایت‌ها را، این‌ها «يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَ يَلْعَنُوهُمُ اللَّاعِنُونَ». بنابراین با توجه به این که دارد «مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّا لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ» و محتمل است این کتاب اگر نگوییم ظاهر است ولی محتمل قوی در این است که از این کتاب مقصود همان تورات و انجیل باشد. و یؤیده این که شأن نزول هم گفته شده این مسأله است، پس بنابراین بعید نیست که بینات و هدایی که می‌فرماید، مقصود از این بینات و هدای، ادله، شواهد، قرائن، خصوصیتی باشد که پیامبری پیامبر عظیم الشأن را دارد اثبات می‌کند و ربطی به احکام، واجبات و محرمات و این‌ها ندارد. مربوط می‌شود به چیزی که کتمان و اخفاء اموری که پیامبری پیامبر عظیم الشأن را اثبات می‌کنند. این احتمال قوی دارد که این آیه شریفه همین باشد.

س: ...

ج: «من بعد ما بیناه للناس فی الكتاب» اگر این جور گفته بود «من بعد ما بیناه فی الانجیل فی التورات» شما چی می‌گفتید؟ اگر گفته بود «من بعد ما بیناه فی الانجیل و التورات» باز می‌گفتید بینات و این‌ها یعنی واجبات و محرماتی که در شریعت ما است، وجوب سجده عند فلان جا، قنوت در فلان جا، سجده سهو... این‌ها را می‌گفتید؟ نمی‌گفتید.

س: هدی بالاخره که واجبات و محرمات که با خدا هست...

ج: نه، آن‌ها که....

س: بعد آن جا کتمانش حرام است این جا حلال است.

ج: نه، آن‌هایی که در انجیل و تورات است، وقتی گفت «من بعد ما بیناه فی الكتاب» یعنی همه چیزهایی که آن جا بوده، این‌ها را انکار می‌کند و به تناسب حکم و موضوع خب آن‌ها را انکار کنند که آن جا مثلاً بوده است که مثلاً روزه فلان بر آن‌ها واجب است. خب الان این چه لزومی دارد گفتن آن‌ها. خب به تناسب روشن است، آن چه که الان به درد اسلام می‌خورد، نه این که حالا در تورات فلان چیز واجب بوده یا حرام بوده، نمازشان را چه جور باید می‌خواندند، روزه‌شان چه جور بوده، فلان چیز نجس بوده یا پاک بوده. این‌ها به تناسب روشن است پس ما جزم... حداقل این است، اشکال اصلی این است که حداقل این است که چون ما احتمال می‌دهیم که این فی الكتاب یعنی فی التورات و الانجیل، چون این احتمال احتمالی است که لادافع له، و وجداناً وجود دارد پس احرار نمی‌کنیم که بینات و هدی شامل احکام هم بشود. حتی در احکامی که در آن جا... حالا اگر هم بگوییم تازه احکامی می‌شود که در آن جا ذکر شده. اگر بگوییم که این را هم باز اطمینان نداریم. حالا تازه اگر بگوییم می‌شود همان احکامی که در تورات و انجیل ذکر شده است. پس بنابراین این ربطی پیدا نمی‌کند به مانحن فیه و اگر کسی الغاء خصوصیت بکند، بگوید درست است ولی خدا می‌فرماید کتمان آن‌ها حرام است، الغاء خصوصیت می‌کنیم، می‌گوییم آن‌ها که خصوصیت ندارد، اخفاء این چیزها هم حرام است. جواب این است که هذا قیاس، چرا؟ برای این که واقعاً خصوصیت دارد. برای این که آن‌ها اثبات نبوت را می‌کند، اثبات اصل اسلام را دارد می‌کند، می‌گوید چیزهایی که ما آن جا ذکر کردیم که

هدفمان از این که آن جا ذکر کردیم چی بوده؟ چرا خدای متعال اینها را در تورات و انجیل آورده بوده؟ اینها را آورده تا زمینه‌ساز باشد، تمهید باشد برای این که فردا از رهگذر آن‌ها، اثبات نبوت پیامبر بشود. و اصل اسلام را اثبات بکند. حالا دارد می‌فرماید این چیزهایی که ما قبلاً گفتیم و آن‌ها را گفته بودیم، برای این که با آن بعداً اصل اسلام اثبات بشود، نبوت خاصه اثبات بشود که هذا الشخص نبی و پیامبر آخرالزمان است، این اثبات بشود، کسانی که این را دارند انکار می‌کنند. اینها، خدای متعال آن‌ها را لعنت می‌کند، لاعنون هم آن‌ها را لعنت می‌کند که حتی در بعضی از روایاتش هم هست که این لاعنون همین ... و ارض هستند، همین موجوداتی که... حشراتی که روی زمین، حتی اینها، اینها را لعنت می‌کنند. حالا ما بگویم آدم‌ها، یا بگویم اینها، یا بگویم اعم، این را کار نداریم، اینها بحث‌های تفسیری این آیه شریفه است، جهات مختلف در این آیه شریفه است. پس بنابراین این بحث‌هایی که این جا در بحث‌های تفسیری وجود دارد که هدی با بینات چه تفاوتی ممکن است داشته باشد؟ احتمالاتی در آن وجود دارد، این کتاب چه کتابی ممکن است باشد؟ آیا قرآن است؟ آیا انجیل و تورات است؟ آیا مجموع این کتاب‌ها هست. همه اینها بحث شده ولی خب این بحث‌ها خیلی طولانی می‌شود. آن چه که مجموعه حرف‌های ما را باعث می‌شود که به این آیه نتوانیم استدلال کنیم من این را می‌خواهم عرض کنم و آن این است که به مجموع اینها وقتی نگاه می‌کنیم راه این که ما جازم بشویم از این که مقصود از این بینات و هدی، احکام شرعیه را هم می‌گیرد یا نه؟ نمی‌توانیم جازم بشویم که می‌گیرد، پس بنابراین در این موارد نمی‌توانیم به این آیه برای این استدلال کنیم.

س:؟؟ اگر تورات و انجیل بگیریم ولی در لام می‌گوییم اصل بر استغراق است یعنی همه آن چه که در تورات و انجیل است، آن وقت چه جوابی باید بدهیم؟

ج: نه، انصراف است دیگه، به تناسب حکم و موضوع است.

س: نه اگر کسی این بحث را ملتزم باشد بگوید توی مواردی که احتمال هم می‌دهد، کتاب را بگویم باشد، کتاب احراز نمی‌شود قرآن باشد، کتاب، تورت و انجیل است ولی اصل در لام استغراق است، همه آن چه در تورات و انجیل....

ج: ببینید حالا باز... بینات یعنی ما بین‌های آن هست. ماذا بین؟ حرمت ماذا بین؟

س: نه حالا هدی.

ج: خب حالا هدی، هدی یعنی دال، هادی. این هدایت به چی می‌کند؟ بله سبب است، اما هدایت می‌کند یعنی چی؟ یعنی بر یک چیزی دلالت می‌کند. ظاهر معنای بینات و هدی بخواهیم بگویم خود احکام را شامل می‌شود لایخلو من تکلف، خودش را، ولو فرموده‌اند ولی لایخلو من تکلف. فلذا گفتند هادی الی السعادة است. نه، سببُ للسعادة نه هادی الی السعادة است. موجبُ للسعادة است نه هادی الی السعادة است. بله، مگر بگویند هادی است، الواجبات الشرعیة هادی الی الواجبات العقلية.

س: ولی آن علائم بینات هستند.

ج: بله، آن‌ها بینات هستند. بله، می‌گویند پیامبری که این چنین است، آن چنان است. بله اینها هدایت است، اینها بیته است. فلذا خود واژه بیته، الف و لام را هم می‌گوییم بله جمع محلی به الف و لام است. همه آن چیزهایی که ما در تورات و انجیل گفتیم برای این

که حقانیت اسلام با آن ثابت می‌شود. همه آن هدی‌هایی که... حالا این جنس است، هدی‌هایی که در آن جا هست و با آن اسلام ثابت می‌شود، پیامبری پیامبر عظیم الشأن(ص) ثابت می‌شود، کسانی که این‌ها را.. لایبعد جداً که مفاد آیه شریفه همین مقدار باشد و مازاد بر این ما یا احراز عدم داریم بر این که ظهورشان باشد یا لااقل احراز نکردیم که آن معنای جامع را داشته باشد بنابراین لایمکن الاستدلال به این آیه شریفه....

س: در مورد اعتقادات اگر کسانی که حالا چه قرآن، چه در انجیل چه تورات کسانی که علم دارند به بحث اعتقادی...

ج: آن البته به این اندازه، به این شدتی که ما در احکام می‌کنیم نیست، اشکالی ممکن است نداشته باشد.

س: بالاخره یعنی ارشاد...

ج: آره، اگر باشد مثلاً... ادله‌ای در آن جا باشد برای غیر از اصل اسلام، یک چیزهای دیگری هم نباشد لاشکال، آن را هم بگویم می‌گیرید.

فلذا شما به تفاسیر که نگاه می‌کنید چقدر اختلاف است در همین که مقصود از کتاب چیست، بیّنات چیست، هدی چیست وجود دارد حالا من از باب نمونه مجمع البیان را عرض می‌کنم:

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ» أَيْ يَخْفُونَ «مَا أُنْزِلَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ» أَيْ مِنَ الْحُجَجِ الْمُنَزَّلَةِ فِي الْكُتُبِ «وَالْهُدَى» أَيْ الدَّلَالَةَ فَالْأَوَّلُ عِلْمُ الشَّرْعِ وَالثَّانِي أَدْلَةُ الْعَقْلِ «هُدًى» رَأًى أَدْلَةً عَقْلَ الْغَرَفَتِنْدَ، آن بیّنات را حجج شرعی و علوم شرعیه گرفتند. این یکی.

«وَقِيلَ أَرَادَ بِالْبَيِّنَاتِ الْحُجَجَ الدَّالَّةَ عَلَى نُبُوته (ع) وَبِالْهُدَى مَا يُؤَدِّيهِ إِلَى الْخَلْقِ مِنَ الشَّرَائِعِ» بَيِّنَاتٍ يَعْنِي حُجَجَ دَالَّةٍ بِرِیَامْبَرِی اِیْشَان صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَهُدًى هَمَّ يَعْنِي اِحْكَامِی كَه اِیْشَان فَرَمُودَنَد. اِیْن رَا هَمَّ بَعْضِیْهَا كُفْتَنَد.

«وَقِيلَ بِالْبَيِّنَاتِ وَ الْهُدَى هِيَ الْأَدْلَةُ وَ هُمَا بِمَعْنَى وَاحِدٍ» عَطَفَ اَنْ تَفْسِیْرِی اَسْت، عَطَفَ مَرَادِفَ بِه مَرَادِفَ اَسْت وَ یَك مَعْنَا دَارَنَد «و هُمَا بِمَعْنَى وَاحِدٍ وَ اِثْمَا ذَكَرَ لِاِخْتِلَافٍ لَفْظِیْهِمَا» بَعْدَ «مِنْ بَعْدٍ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ» يَعْنِي فِي التَّوْرَةِ وَ الْاِنْجِيلِ مِنْ صِفَتِهِ (ع) وَ مِنْ الْاَحْكَامِ وَ قِيلَ فِي الْكُتُبِ الْمُنَزَّلَةِ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ «فِي الْكِتَابِ» يَعْنِي....

«وَقِيلَ أَرَادَ بِقَوْلِهِ «مَا أُنْزِلَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ» الْكُتُبَ الْمُتَقَدِّمَةَ وَ بِالْكِتَابِ الْقُرْآنَ» مَا اَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ يَعْنِي كُتَابِی كَه فَرَسْتَادِیْمُ؛ تَوْرَات، اِنْجِيل، زَبُور، صَحْف اِبْرَاهِیْم وَ اِیْنِهَا رَا. «مِنْ الْكِتَابِ» كَه بَعْدَ اَسْت اِیْن يَعْنِي هَمِیْن قُرْآن شَرِیْف. پَس بَیْنِیْد خُود مَفْسِرِیْن قَدَامِی وَ غَیْرِ قَدَامِی يَعْنِي مَفْسِرِیْن سَابِق، مَفْسِرِیْن مُتَوَسِّط بِه زَمَان شَیْخ طُوسِی وَ اَمْثَال اِیْنِهَا، مُتَاَخِرِیْن، هَمَّ دَر اِیْن كَه اِیْنِهَا چِیْسْت اِخْتِلَاف دَارَنَد وَ مَعَانِی مُخْتَلَفِی... قَدَر مُسَلِّم اِیْن اِیْن اَسْت كَه مَقْصُود اِز كُتَاب بَیْشْتَر بِه ذَهْن مِیْآیْد كَه هَمِیْن تَوْرَات وَ اِنْجِيل بَاشَد، وَ اِیْن اِحْتِمَال لَادَافَع لَه، بِنَابَرِیْن اَسْتَدْلَال بِه اِیْن آیَه مَبَارَكَه تَمَام نِیْسْت.

خب حالا اگر گفتیم که استدلال تمام است قهراً اگر گفتیم استدلال تمام است این بحث پیش می‌آید که خب آیا کتمان که می‌فرمایید حرام است ابتدا به ساکن هم حرام است یا بعد از سؤال حرام است؟ آقای حکیم قدس سره می‌فرمایند که کتمان مطلق السکوت

نیست، به مطلق سکوت نمی‌گویند کَتَم؛ کتمان کرد. کتمان جایی می‌گویند که یا مسبوق به سؤال باشد و جواب نمی‌دهد یا این که زمینه این که آن شخص می‌خواهد این را بداند، اشتیاق دارد بداند این وجود داشته باشد و ما هم اطلاع داریم و نمی‌گوییم، این جا می‌گویند کَتَم، اما اگر یک کسی اصلاً اشتیاق به شنیدن هم ندارد، نگفتیم نمی‌گویند کتمان کرد، پس در صدق کتمان به خصوص مثل آقای حکیم و این‌ها بارها من در این جا عرض کردم، ما در این جور جاها که به معانی الفاظ برمی‌گردد این اهل لسان برای ما خیلی مهم است. ما که حالا مثلاً فارسی هستیم و این‌ها حالا با همین مراجعه به این کلمات و لغت و این‌ها، اما کسی که خودش اهل لسان است، این که توی زبان عرب ما کجا می‌گوییم کَتَم یکنم، این‌ها به آن معرفت ذاتی که برای لغت دارند این مهم است بر آن‌ها، این مهم است. ایشان می‌گویند کتمان آن جا صادق است که می‌گوییم کَتَم که یا سؤال کرده جوابش را نمی‌گوییم یا این که اگر سؤال هم نکرده یک جوری است که اشتیاق به فهمیدن دارد می‌دانیم، حتی اگر غافل باشد ولی می‌دانی اشتیاق دارد، یعنی اشتیاق توی درون او، توی سویدای قلب است ولو الان غافل است، این جور جاها، اما اگر کسی علاقه‌ای ندارد، نمی‌خواهد نمی‌گوییم به او. اگر شما الان به ترامپ نگفتی که سجده سهو در آن جا... بگویند آقا کتمان کردید. به این نمی‌گویند کتمان. بله یک وقت می‌داند بداند، یک چیزی را دلش می‌خواهد بداند، می‌خواهد نقشه برخلاف آن بکشد. مثلاً بگوید امر به معروف در اسلام واجب است، آن دلش می‌خواهد بداند تا این که در مقابل... اما حالا تیمم در چه مواردی است او چه می‌خواهد چه کار کند. فلان جا سجده سهو واجب است یا واجب نیست می‌خواهد چه کار کند. نمی‌دانم ووو... احکام دیگر، حالا معطل نکنیم برای این.

س:؟؟

ج: بله،

عبارت آقای حکیم را بخوانم، این جا لایخلو عن دقة عبارت آقای حکیم قدس سره.

می‌فرماید: «وَأَمَّا آيَةُ الْكُتْمَانِ، فظواهرها وجوب الإظهار في مقام الاستعلام» آن جایی که استعلام هست یعنی طلب علم است، می‌خواهد بداند، سؤالی است. «سواء تَرْتَّبَ عليه الإنذار أم لا» چه بر این انذار بر این مترتب باشد یا نه، این مابه‌الافتراق این آیه می‌شود آیه نفر، آن جا ایشان فرمود اگر مستندمان آن باشد جایی ارشاد جاهل لازم است که موجب انذار او بشود، فلذا به خاطر این گفت آن جایی که خودش داعی دارد... ایشان این طور فرمود دیگر: موجب این بشود که داعی عقلی برای او ایجاد بشود که انذار باشد، آن جایی که خودش دارد آن جا نه، فلذا فرمود جاهل مترددی که حجت بر او تمام نیست و جهل او عذر نیست آن جا واجب نیست، طبق آن آیه ارشاد او لازم نیست ولی طبق این آیه چرا، چرا؟ چون این جا فرموده کتمان نباید بکنی، حالا ولو این که او داعی عقلی در او ایجاد نمی‌شود. ولو انذار صادق نباشد.

خب «سواء ترتب عليه الإنذار أم لا و سواء كان الاستعلام بطريق السؤال - كما في المتردد إذا سأل عن الحكم - أم بمحض وجود الداعي إلى معرفة الحكم» یا نه این استعلام، استعلام زبانی نیست که بیاید بگوید حکم چیست، اما زبان حالش این است که من هم دلم می‌خواهد بدانم. کأنَّ زبان حالش هست. «أم بمحض وجود الداعي إلى معرفة الحكم و العلم به (آن حکم) و إن كان غافلاً عن ذلك» غافل است اما ما می‌دانیم زبان حالش این است که... مثل این که الان ما که این جا نشستیم داریم بحث می‌کنیم و این‌ها، غافل هستیم از داستان کربلا ولی توی سویدای قلب‌مان است که یا لیتنا کنا معهم. الان

غافل هستیم، توی یک بحثی هست مثلاً ولی این توی... این را هم ایشان می‌گویند استعمال است اگر از این جور آدم‌ها هم مخفی کنید، کتم درست است، صادق است که کتم.

حالا «سواء» باز... ببینید چقدر... «سواء» کان معتقداً لخلاف الواقع، أم غافلاً عنه» حتی آدمی که معتقد به خلاف آن چیزی است که شما می‌دانید اما می‌دانید توی نفس این آدم این است که مشتاق است که اگر واقعاً غیر این هست بداند ولو الان خودش عالم به خالف است، این جا را هم می‌گویند کتمان صادق است.

«سواء» أ كان معتقداً بخلاف الواقع أم غافلاً عن الواقع أم متردداً غافلاً عن وجود من يجب سؤاله» یا این که نه، الان توی ذهنش هم هست اما اصلاً غافل است که این آقا بلد است و از او سؤال بکند. الان ما یک جایی نشستیم حالا معمم هم نیست مثلاً روحانی است، یک کسی است می‌داند یک مسأله‌ای برای او پیش آمده و نمی‌داند که این آدم طلبه است و این‌ها، خیال می‌کند مثلاً یک عامی است که نمی‌داند، مسأله بلد نیست. این جا هم این آدمی که توجه پیدا کرد که این جوری است اگر نگوید کتمان صادق است. می‌فرمایند که «أم متردداً غافلاً عن وجود من يجب سؤاله، أم غير ذلك من موارد وجود الرغبة النفسانية في معرفة الحكم» یا غیر این موارد که بالاخره رغبت نفسانی برای این از حکم مطلع بشود توی نفس این وجود دارد، حکم را مطلع بشود ولو نخواهد عمل بکند. پس بنابراین این جور نیست که سکوت مطلقاً کتمان باشد. کتمان در جایی که استعمال حقیقی یا حکمی باشد. استعمال حقیقی این است که می‌پرسد، حکمی این است که توی دلش، دلش می‌خواهد بداند. این اشتیاق وجود دارد ولو این که غافل است، ولو این که عالم به خلاف است، ولو این که توجه ندارد که این آدم بلد است فلذا نمی‌پرسد. همه این جاها را ایشان می‌فرمایند کتمان صادق است.

س: این باشد که خیلی مصداقاً فرق نمی‌کند با آن جایی که؟؟ همه مردم خیلی چیزها را از آن غافل هستند که اگر بگوییم دیگه ...

ج: ایشان می‌گویند کتمان صادق است.

«أم غير ذلك من موارد وجود الرغبة النفسانية في معرفة الحكم و لو لم تدفع الى السؤال لوجود المانع» اگرچه این آدم به سؤال برانگیخته نشود به خاطر این که یک مانعی وجود دارد، مثلاً همان غفلتش هست، همان علم به خلافتش هست و امثال ذلك. اما در عین حال همه این جاها کتمان، ایشان می‌فرمایند صادق است.

س: ملاک را به جای این که داعی داشته باشد احتیاج طرف را بگوییم، بگوییم هر جا طرف احتیاج دارد شما نگوید کتمان است.

ج: ببینید لغت دل بخواهی که نیست، این جور بگوییم... کاش لغت معنایش این جور بود، این که نمی‌شود. حالا یک اهل لغتی دارد می‌گوید ما این جور می‌فهمیم توی لغت‌مان و در باب اثبات لغت اگر خلاف آن چه که آقای حکیم گفته برای ما ثابت نشود، خب ثقة عدل که دارد می‌گوید توی لغت این است، توی عرف عرب این است، اگر خلاف این برای ما ثابت نشود خب در باب استنباط خبر ثقة واحد هم حجت است دیگر، خود آقای حکیم فرموده است هم در مستمسک، هم در حقایق الاصول، فرموده است ولو ما در موضوعات می‌گوییم عدلین لازم است یعنی بیّه لازم است اما موضوعاتی که در طریق استنباط احکام واقع می‌شود آن دیگه بالاتر از خود حکم نیست که خود حکم با خبر واحد،

بند و بیل‌هایش بگویم بیته می‌خواهد. فلذا ایشان می‌گویند اگر می‌خواهی از یک مجتهدی تقلید کنی ثقه می‌آید می‌گوید این آقا عادل است؛ یکفی. می‌خواهی به او اقتدا کنی فایده ندارد باید دو عادل بگویند. می‌خواهی اقتدا کنی؛ اقتدا به عادل است. موضوعی است که می‌خواهی احکام شرع را بر موضوع بار کنی، نمی‌خواهی طریق الی الاحکام الشرعیه قرار بدهی. این جا باید عدلین بیایند بگویند این عادل است، اما اگر نه، می‌خواهی این را طریق به کشف حکم شارع قرار بدهی که تقلید این است، آن جا نه. در رجال هم همین جور است؛ توی رجال اگر بخواهیم بگویم محمد بن ابی عمیر ثقهٔ أم لا برای کارهای دیگر، بیته باید باشد. اما اگر نه، می‌خواهیم خبری که گفته استنباط کنیم از آن، نه، فقط نجاشی بگوید کفایت می‌کند. در لغت هم همین جور است، این لغتی را که می‌خواهیم در طریق استنباط قرار بدهیم این جا اگر یک لغوی ثقه به ما بگوید معارض نداشته باشد کفایت می‌کند.

س: ...

ج: باید معارض نداشته باشد.

س: ...

ج: نه، لازم نیست چرا؟

س: ...

ج: چرا؟ بله، به خاطر اثبات الثبات فی اللغة یا استصحاب قهقهری یا اصالة عدم النقل.

این‌ها عبارات مختلف است و همه‌اش یکی است دیگه، در اصول رایج است که می‌گویند یا در فقه. الان مثلاً صاحب معالم توی معالم چی فرموده؟ فرموده افعال ظهور در وجوب دارد عندنا، متبادر از عندنا الان وجوب است و باصالة عدم النقل معلوم می‌شود آن زمان آیات و روایات هم همین جور بوده است و این اصل عدم النقل است یا اثبات الثبات فی اللغة به آن می‌گویند یا استصحاب قهقهری به آن می‌گویند. بنابراین الان آقای حکیم می‌فرماید آقا توی عرف عرب یکتم معنایش این است، کتمان معنایش این است، اگر معارضی پیدا نکنیم، معارض این است که یا در کتب لغت دیگر به جوری باشد که برای ما اطمینان ایجاد بکند، یا آن آدم‌هایی که می‌گویند ثقه باشند، اگر آن‌ها ثقه نباشد که استاد دام ظلّه خیلی به این لغویون چیز داشت در بحث حجیت قول لغوی، می‌گفت این‌ها اصلاً خیلی از آن‌ها ثقه نیستند اصلاً و فلان. حالا دیگه کلماتی که ایشان داشتند... علی‌ای حال وثاقت در آن جاها نادر است، یا حداقل غیر معلوم است برای ما، پس بنابراین این فرمایش آقای حکیم قدس سره در این جا به ما می‌گوید که از این نمی‌توانیم استفاده بکنیم که... و لکن المهم بعد از بحث اول همین است که دیگه استدلال به این آیه شریفه و ما ضاحاها برای اثبات وجوب ارشاد جاهل تمام نیست. بگوئی حالا کدام قول را اثبات می‌کند، این فرعی بود دیگه، وقتی اصل استدلال ناتمام بود دیگه این...

و آیه بعد را هم بخوانیم که آیات تمام بشود چون واقعاً وقت نداریم، این دو سه روز ما بتوانیم این بحث را تمام بکنیم.

آیات دیگری که به آن استدلال شده است برای این بحث عبارت است از آیاتی که دلالت می‌کند بر این که خدای متعال پیامبران را برای این ارسال فرموده که حجت بر ناس تمام

بشود مثل این آیه شریفه: سوره مبارکه مائده، آیه 19: «أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَ لَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَ نَذِيرٌ» حاصل آن این است که ما پیامبران را فرستادیم که شما فردای قیامت نیاید بگویند که «ما جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَ لَا نَذِيرٍ» که ما می‌گوییم فقط «جاءکم بشیر و نذیر» این آیات خودش با قبح عقاب بلا بیان سازگارتر است تا... که کأن اگر ما نمی‌فرستادیم می‌توانستید فردای قیامت بگویند آقا بشیر و نذیر نیامد که، ما می‌گوییم ما که فرستادیم، بشیر و نذیر فرستادیم. یا این آیه مبارکه؛ سوره مبارکه نساء، آیه 165: «رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ لِّئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» تا این که بعد الرسل حتی برای آن‌ها نباشد. یا این آیه شریفه؛ انعام، آیه مبارکه 149: «قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ» و امثال این آیات.

تقریب استدلال به این آیات به چه شکل است؟ حالا این تقریب را که عرض می‌کنم، به این شکل من عرض می‌کنم، تقریب استدلال به این آیات را که این آیات دلالت اقتضاء دارد بر وجوب ارشاد جاهل، دلالت اقتضاء، به چه بیان؟ به این بیان که خدای متعال می‌فرماید ما پیامبران را فرستادیم برای این که چی باشد؟ «بأن لا يكون حجة» بعد از این رسل. «لئلا يكون للناس على الله حجة بعد الرسل» تا این که مردم نتوانند بر خدا حجت اقامه کنند که بگویند برای چی ما را جهنم می‌بری؟ برای ما کسی نفرستادی، کسی نبوده به ما بگویند، من به خاطر این پیامبران را فرستادم که این‌ها حجت نداشته باشند بر من. خب پس مقصود از ارسال رسل اقامه حجت است هم برای خدا بر مردم، هم عدم اقامه حجت از مردم برابر خدای متعال. خدا بر این‌ها حجت داشته باشد، این‌ها بر خدا حجت نداشته باشند. از این آیات ما این را استفاده می‌کنیم.

خب این حجت شدن آیا به نفس این که خدا بفرستد، آن‌ها هم به طرق عادی که می‌دانیم وظیفه‌شان بیش از این نبوده که به طرق عادی بیان بکنند. به یک عده‌ای بگویند. اگر خدا بر این عده‌ای که آن‌ها به آن‌ها گفتند واجب نکنند شما به دیگران بگویند آیا این حجت تمام می‌شود؟ عملاً این جور است دیگه، پیامبر عظیم الشان (ص) یا ائمه هدی علیهم السلام، به همه که نمی‌توانند بگویند، به اعیان بعد که نمی‌توانند خودشان مستقیماً بگویند که، این‌ها به یک عده می‌گویند، اگر خدا برای آن‌ها که این‌ها به آن‌ها می‌گویند واجب نکند که شما به دیگران بگویند که واسطه بشوند آیا اتمام حجت می‌شود؟ نمی‌شود. پس حالا که فرستادن انبیاء برای اتمام حجت است و ما می‌بینیم این اتمام حجت لایتم و لایتحقق الا به این که خدا این ضمیمه را داشته باشد، این قانون را داشته باشد که کسانی که آن‌ها به آن‌ها می‌گویند، آن‌ها به دیگران بگویند، آن‌ها که فهمیدند آن‌ها هم به دیگران بگویند، آن‌ها هم فهمیدند آن‌ها هم به دیگران بگویند این حجت تمام نمی‌شود. پس به دلالت اقتضاء می‌فهمیم که چون حجت این، این مقصدی که خدای متعال از ارسال رسل دارد لایتحقق الا به این که این‌ها را واجب کرده باشد پس می‌فهمیم که این واجب فرموده است که دیگران که می‌دانند بگویند.

س: ولو به طرق عادی.

این شاید بهترین تقریب باشد برای استدلال به این آیه مبارکه. حالا آیا این استدلال تمام است یا تمام نیست که بنزین من هم یک مقداری رو به پایان است ان شاء الله برای فردا

و صلی الله علی محمد و آل محمد.

